



۱ اجرای یکی از آثار کالدرون در آلمان.

۲ اجرای یکی از آثار کالدرون در فرانسه—
دومین فستیوال هنرهای نمایشی پاریس، ۱۹۵۳.

۳ اجرای یکی از آثار کالدرون در فرانسه.

کالدرون و تئاتر اسپانیا

● عصر طلائی اسپانیا به طور عمده دوره درام منظوم است. درام در اسپانیا سه حامی داشت: نخست کلیسا که اصولاً اعتنائی به تئاتر نداشت اما نگارش نمایشنامه‌های مذهبی یعنی «اوتوساکرامنتالس» را دستور می‌داد و به اجرا می‌گذاشت، دوم، دربار که بی‌گمان تراژدیهای را تائید می‌کرد که شکوهشان به شأنشان می‌برازید. سوم، توده مردم که نسبت به تراژدی و کمدی و خلاصه هر چیزی که صحنه را اشغال می‌کرد ولعی خاص داشت. «لوپ دووگا» علاوه بر آثار دیگری که از خود به جای گذاشت در حدود یکهزار و هشتصد نمایشنامه منظوم را هم در اشعاری لطیف به رشته تحریر کشید و مشهور است که در طول روز، یک نمایشنامه سه پرده‌ای را تمام می‌کرد در حالیکه مدیران تماشاخانه‌ها به انتظار می‌ایستادند تا که کار را تمام کند و



نوشته‌ها را با خود ببرند و البته باید توجه داشت که علت وجود گروه کثیری از نمایشنامه‌نویسان که در بین آنها «لوپ دووگا» شهرتی بسزا داشت تقاضای وسیع عامه بود. طرح‌صدها از این نمایشنامه‌ها، قدیمی است و در آن عشق و مذهب و شرافت و وفاداری به همان شیوه آشنا در برابر هم قرار می‌گیرند.

قهرمانان، مردی هستند با مناعت، دارای احساسات عالی و سخنور، اما عاری از خصائص فردی، با رگ‌ها و حالاتی که شاید برای زمانهای قبل مناسب بود. اما در میان نمایشنامه‌هایش آن عده که توانسته‌اند به حیات خویش ادامه دهند— شاید آنهایی که برای بقاء انطباق یافته‌اند و از آن جمله در نمایشنامه‌هایی که درام‌نویس به هنگام تحریر از عالم با شکوه «سلحشوری» فرود آمده و به جهان خاکی و به میان دهقانانی که در این جهان زیست می‌کنند بازگشته است— آثار ضعیف‌تری به چشم می‌خورد.

تئاتر دوره طلایی اسپانیا از مظاهر دوره باروک است و این دوره یکی از زاینده‌ترین ادوار تئاتر غرب. در طی این دوره یا دقیق‌تر در صد سال میان ۱۵۵۰ تا ۱۶۵۰ هنر تئاتر در تمام ممالک اروپائی آنچنان بسط و گسترش می‌یابد که نظیر آن را در دیگر ادوار تاریخ جهان شاید فقط یکبار در یونان قدیم و در قرن پنجم پیش از میلاد بتوان سراغ کرد.

تئاتر باروک در حالیکه طی صد سال مذکور بر تمام قاره اروپا حکومت می‌کند در سه کشور مرکزیت دارد: انگلیس، ایتالیا و اسپانیا. در انگلیس و بر صحنه تئاتر الیزابت نزدیک به پنجاه

نمایشنامه‌نویس بر گرد شکسپیر حلقه می‌زنند که کار برخی از آنها چون کریستوفر مارلو و بن جانسون از چنان اعتباری برخوردار است که حتی در عصر و در کنار بزرگترین نمایشنامه‌نویس جهان زیستن، نامشان را از صحنه تاریخ محو نمی‌کند. در ایتالیا هنر اپرا و تئاتر محبوب «کمه» یا «دل‌آرته» تولد می‌یابد که به زودی سراسر اروپا را زیر نفوذ خود می‌گیرد. این زاینده‌گی یگانه تئاتر در دوره باروک ناشی از شباهت غربی است که در این عصر و از دیدگاه انسان باروک، کلاً میان شکل زندگی و شکل تئاتر وجود دارد. به نظر انسان باروک زندگی یک خواب، یک رویا، یک حجاب بر آب و بالاخره یک بازی ناپایدار است و جهان به مانند یک صحنه بزرگ تئاتر که آدمها بازیگران آن هستند.

کالدرون دلبارکا مشخص‌ترین چهره میان درام‌نویسان دوره باروک و بر پایه جهان‌بینی باروک، یکی از معروفترین نمایشنامه‌های خود را به نام تئاتر بزرگ جهان (نگارش ۱۶۳۵) می‌نویسد این شباهت میان شکل زندگی و شکل تئاتر است که از باروک، بارورترین دوره تئاتر در جهان غرب را می‌سازد و به تئاتر جذابتی تازه و ناشناخته می‌بخشد.

در دوره باروک افزون بر دیگر ادوار تاریخ، تئاتر منعکس‌کننده خواستها، درگیریها و مشکلات و مسائل زندگی آدمیان نیست که خود، زندگی است. جمله معروف «تئاتر آئینه زندگی است» در همین دوره زاده می‌شود.

در این عصر پرشور تعداد درام‌نویسان به اندازه شاعران بود. تا این زمان همچنانکه در انگلیس مرسوم بود صحنه را بی‌مطالعه می‌ساختند و



پدرو کالدرون.

بازیگران تهیدست در شهرها گردش می کردند و دستگاه تفتیش عقاید که می خواست از هرزگی کمدهای آنها بکاهد اجرای همه نمایشنامه ها را ممنوع کرده بود. هنگامیکه مادرید به پایتختی انتخاب شد دو گروه از بازیگران از پادشاه اجازه گرفتند که برای همیشه در این شهر باقی بمانند. پس از این جریان کلیسا از مخالفت خود با آنها دست برداشت و دو تماشاخانه به نامهای «تئاتر صلیب» و «تئاتر انضباط» ساخته شد و این دو نام به خوبی نشانه قدرت کلیسا در اسپانیاست.

تا سال ۱۶۰۲ نیز تماشاخانه هائی در والانس، سویل، بارسلون، غرناطه طلیطه، ودالادولید تاسیس یافت و تا سال ۱۶۳۲ هزاران بازیگر در مادرید و هفتادوشش درام نویس در کاستیل وجود داشتند. حتی خیاطان و پیشه وران و چوپانان درام می نوشتند. تا سال ۱۸۰۰ در اسپانیا سی هزار نمایشنامه مختلف نوشته شد. هیچ کشوری در جهان حتی انگلیس در دوره الیزابت تا این اندازه از لحاظ نمایشنامه نویسی ذوق و شوق نداشت، و با این امتیاز است که تئاتر باروک در همین صد سال میان ۱۵۵۰ تا ۱۶۵۰ در تمام جوامع غرب گسترش می یابد، از مرز طبقات می گذرد و مورد استقبال همه مردم قرار می گیرد.

در طی این صد سال سیصد گروه حرفه ای تئاتر پدید می آید. از شکل اجرائی تئاتر دوره طلائی اسپانیا هم می توان به موفقیت مردمی این هنر در این صد سال پی برد. جالب است که با همه شکوهی که تئاتر دوره طلائی اسپانیا داراست در هیچ کجا از اسپانیای این زمان صحبت از صحنه های پر عرض و طول و بناهای

مجلل تئاتر نیست. اکثر این سی هزار نمایشنامه در میدانها، فضای باز میان خانه ها و به خصوص در بن بست کوچه ها به تماشا گذاشته می شوند و فقط معدودی از آنها در قصرها و در سالنهای نمایش حکمرانان بزرگ بر صحنه می روند. در ته کوچه بن بست سکوی می زنند و دیوار بالای آنرا با پتو و پارچه تزئین می کنند. در میان سکوی نیمکتهای چوبی می گذارند و این نیمکتها برای کسانی است که دستشان به دهانشان می رسد و باید با پرداخت ورودیه ای هزینه زندگی و تئاتر بازیگران را تامین کنند. در پشت نیمکتها انبوه جمعیت می ایستد. پنجره های خانه های مشرف بر کوچه نقش لژها را در تئاترهای بعدی بازی می کنند و بر پشت بامها و درختها تماشاگر می لولد.

آنها که شاهد اجرای تعزیه های ایرانی در دوران شکوفان این نمایشها در فضای باز بوده اند قادرند موقعیت تئاتر باروک اسپانیا را پیش چشم خود مجسم کنند. تمام آن سیصد گروه حرفه ای که این سی هزار نمایشنامه را به تماشا می گذارند نه تئاتر ثابتی دارند و نه دستمزدی ثابت. آنها در سراسر اسپانیا دور می زنند و از راه اجرای نمایش، روزگار می گذرانند.

زنان نیز در تماشاخانه حضور می یافتند ولی در قسمت مخصوصی می نشستند و صورت خود را با تور می پوشانند. زندگی بازیگران بین جشن و گرسنگی می گذشت و نا ایمنی و ضعف روحی، ملازم زندگی ایشان بود و فقر و آوارگی خود را، با امید، فراموش می کردند. سلطان صحنه نمایش در اسپانیا «لوپ دو وگا» بود.

در سال ۱۶۴۷ دستگاه تفتیش عقاید مجبور

شد از انتشار شهادتی که بدین مضمون بود جلوگیری کند: «من به لوپ دووگای متعال شاعر زمین و آسمان ایمان دارم.» شاید هیچ شاعری در زمان خود تا آن اندازه شهرت و معروفیت کسب نکرده باشد. فقط دشواری ترجمه شعراست که باعث شده است این شاعر بیشتر در اسپانیا مشهور باشد.

با وجود این، نمایشنامه‌های او را در عصر خود او در ناپل و رم و میلان به زبان اسپانیایی عرضه می‌کردند و در فرانسه و ایتالیا برای جلب مشتری نمایشنامه‌های دیگران را به او نسبت می‌دادند.

مشهورترین نمایشنامه لوپ دووگا «ستاره سویل» نام دارد. لوپ دووگا پس از آنکه ۱۸۰۰ نمایشنامه نوشت محبوب و معبود مردم مادرید شد و شریف و وضیع، لب به تمجید و تحسین او گشودند. پاپ، صلیب مالت را برای او فرستاد و در علوم الهی به او درجه اجتهاد داد. هنگامی که لوپ دووگا در کوچه راه می‌رفت گروهی از دوستدارانش به دور او حلقه می‌زدند.

لوپ دووگا پرکارترین نمایشنامه‌نویس جهان در طول تاریخ است. آثار نمایشی او را تا ۱۸۰۰ رقم زده‌اند که بر این رقم باید تعداد زیادی رمان، ناول، شعر و مقاله را هم افزود و اگر فرض کنیم که نیمی از رقم ۱۸۰۰ صحیح باشد هنوز باید گفت که لوپ دووگا از نظر کمیت آثار، از دیگر درام‌نویسان جهان پیش است.

به هر حال در حال حاضر عنوان ۷۷۰ متن و ۴۷۰ نمایشنامه او در دست است که خود، رقم فوق‌العاده‌ای است. البته کیفیت این آثار متفاوت است. برخی که سرفرصت و با دقت

نوشته شده‌اند حتی در جزئیات، بی‌عیب و ایرادند. در مقابل در برخی دیگر از آثار لوپ دووگا که به قول خود او برای نگارش آنها بیش از یک شب مجال نبوده است شتابزدگی سبب ضعفهای عمده‌ای شده است.

آثار لوپ دووگا را می‌توان در مجموع به چند دسته تقسیم کرد: نخستین دسته، نمایشنامه‌های مذهبی است که ماخذ آنها همچنانکه از نامشان برمی‌آید روایات مذهبی و قصص کتاب مقدس است. مهمترین نمایشنامه‌های این دسته یکی تولد مسیح (پیش از ۱۶۱۳) است و دیگری فرشته‌ای در لباس انسان.

دسته دوم، متشکل از آثاری است که مضامین اسطوره‌ای و باستانی دارند. از آثار برگزیده این دسته باید بر «ونوس و آدونیس» و «جلال اسکندر» انگشت گذاشت.

دسته سوم آثار لوپ دووگا که تعداد نمایشنامه‌هایش بیشتر از آثار دسته‌های اول و دوم است، شامل نمایشنامه‌هایی می‌شود که زمینه تاریخی دارند. این دسته را نیز می‌توان حتی به دو گروه تقسیم کرد: آثاری که ماخذ آنها تاریخ خود اسپانیا و دسته دیگر تاریخ ملل مختلف اروپا جز اسپانیا است مانند تاریخ آلمان و یا تاریخ روسیه.

اما مهمترین دسته آثار لوپ دووگا در بر گیرنده کمدیهای او است. این دسته از نظر تعداد بزرگترین و از نظر کیفیت نمایشی بهترین دسته آثار وی به شمار می‌روند. در حالیکه دیگر نمایشنامه‌های او غالباً فقط در اسپانیا به روی صحنه می‌آیند.

برخی از کمدیهای لوپ دووگا امروزه هنوز



اجرای یکی از آثار لوپ دووگا

رسید و در آن زمان دیگر بدیهه گوئی و بدیهه سرائی به سر آمده بود. برخی از بهترین نمایشنامه های او و از آن جمله «قاضی سالامتا» تجدید بنای دقیق نمایشنامه های متقدمینی چون «لوپ دووگا» یا «تیر سؤدمولینا» است، منتهی مبتنی بر رعایت دقیق اصول فن نمایش. هم او در انواع درام از تمثیلهای مذهبی گرفته تا تراژدیهای نیرومند و صحنه های رئالیستی موفق است. اما با قطعات «سمبولیک» مانند «ال ماژیکو» - که «شلی» در ترجمه خود ترجیح می دهد آن را ساحر معجزی بخواند و نیز نمایشنامه «زندگی، رویائی است» که اغلب در قالب اقتباس در بیشتر ممالک اروپائی بر صحنه آمده اند و ارزنده ترین و مشخصترین دستاورد خویش را به درام جهان عرضه می دارند و به خیل دراماتیستهای بزرگ مغرب زمین می پیوندند. و این

در تئاترهای مختلف اروپا از محبوبیت و اعتبار برخوردارند. از دیگر درام نویسان اسپانیا میگوئل دسروانتس (۱۶۱۶-۱۵۴۷) است که به گفته خود برای تئاتر، ۳۰ نمایشنامه نوشته است از این تعداد نمایشنامه، امروز بیست اثر در دست است که شامل نمایشنامه های جدی کمدی و نیز چند میان پرده است. از این آثار هیچ یک را نمی توان از نظر کیفیت و شهرت با دون کیشوت سنجید. معروفترین آنها عبارتند از: زندانهای الجزیره، آنچه در الجزیره می گذرد، جنگ دریائی و «نومانسیا». این آثار همه بعد از سال ۱۵۸۰ نوشته شده اند. سه نمایشنامه اول آن مربوط به جنگهای اسپانیا در شمال آفریقا می شود که سروانتس خود در آنها شرکت جسته بود. استاد دیگر درام اسپانیا «پدرو کالدرون دلآبارکا» (۱۶۸۱-۱۶۰۰) است که دیر هنگام

شاید دشواری ترجمه اشعار فاخر «کالدرون» باشد که درامهای منظوم و سمبولیک او را از صحنه تماشاخانه‌ها به دور نگاهداشته است و بی گمان اثر وی یعنی «زندگی، رو یائی است» به چیزی بیش از ترجمه منتور نیاز دارد و این امر را نباید ناشی از این پنداشت که نمایشنامه‌های وی کیفیت عالی انسان دوستانه درامهای شکسپیر را ندارند. بسیاری دراماتیستهای کم مایه‌تر که در کار خود استادند، نه تنها به تأثیر اسپانیا بلکه به تأثیر سایر کشورها خاصه فرانسه که کم‌دی کلاسیک اش مدیون و مرهون اسپانیاییهاست، خدمت به سزا کرده‌اند.

کورنی «سید» را در اسپانیا یافت و جهان از دولت سر «تیرسودمولینا» در همین سرزمین به دون ژوان فناپذیر دست یافت.

عده‌ای برای مدت کوتاهی با لوپ دووگا به رقابت پرداختند. «گیلن دو کاسترو» در سال ۱۵۹۱ کتاب «جوانی سید» را به نظم در آورد و جمععی آنرا بهتر از تقلید مشهوری می‌دانند که کورنی از روی آن انجام داد.

«لوئیسیس ولزدوگوارا» که به وکالت دادگستری اشتغال داشت مدتی از شغل خود دست کشید و چهارصد نمایشنامه نوشت که یکی از آنها به نام «شیطان لنگ» در نوشتن کتابی به همین مضمون مورد استفاده «لوساژ» قرار گرفت.

در سال ۱۶۳۰ تیرسودمولینا در بارسلون کتابی تحت عنوان «حقه باز سویل و میهمان سنگ» نوشت و در آن دون ژوان را آدمی کفرگو و شهوت پرست معرفی کرد و زمینه را برای جشن سنگ اثر مولیر و دون جووانی (دون ژوان) اثر «موزار» فراهم ساخت. با این مختصر که گفته

شد می‌توانیم به تأثیر عظیمی که درام اسپانیائی در خارج داشت پی ببریم. در سال ۱۸۰۳ اشلینگل، آلمانیها را با اظهار این مطلب که درام جدید، کالدرون پس از شکسپیر قرار دارد دچار شگفتی ساخت.

کالدرون مانند موریلو از آخرین مشاهیر عصر طلائی بود و پس از آن عصر نیز چندی زیست. وی که فرزند یکی از وزیران دارائی در عهد فیلیپ دوم و سوم بود همه معلوماتی را که «ژزوئیت‌ها» جاز می‌دانستند در سالامانکا فرا گرفت.

«دون پدرو کالدرون دلابارکا باردا گونزالس دهننا و روئیس دبلاسکوا ریانون» که به اختصار کالدرون دلابارکا خوانده می‌شود نمایشنامه‌نویس و شاعر برجسته اسپانیا و در عین حال بزرگترین نویسنده تأثیر کاتولیک دوره کلاسیک است. او در سال ۱۶۰۰ در شهر مادرید و در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. تحصیلات ابتدائی را بنا بر رسم خانوادگی در یکی از مدارس مذهبی ژزوئیت‌ها گذارند و در نوجوانی برای کسب دانش حقوق به سالامانکا رفت. بعد، برای مدت ده سال سپاهی بود. در طی این مدت یکبار نیز در جنگ — «جنگ اسپانیا و ایتالیا» — شرکت جست. نیز، در همین زمان در آغاز جوانی به شعر و ادبیات روی آورد و در ۲۰ سالگی به خاطر یکی از اشعارش جایزه‌ای دریافت کرد. کالدرون از ۲۰ سالگی به دنبال تأثیر و نمایشنامه‌نویسی رفت و در این رشته تا آنجا ذوق و استعداد و به زودی مهارت نشان داد که در سال ۱۶۳۵ فیلیپ چهارم سلطان مقتدر اسپانیا او را به سرپرستی برنامه‌های تأثیری در بار



خود برگزید. این اتفاق سبب شد تا کالدرون بیش از پیش به خدمت تئاتر کمر همت ببندد و تمام وقت خود را صرف نگارش نمایشنامه و یا اجرای آن سازد. و از آنجا که او ۱۶ سال تمام عهده‌دار سمت فوق بود فرصت یافت صدها نمایشنامه بنویسد و آنها را در دربار به درباریان و یا توسط گروههای حرفه‌ای در شهرهای مختلف به هزاران تماشاگر نشان دهد.

کالدرون در سال ۱۶۵۱ از سمت درباری خود استعفا داد و جامعه روحانیت به تن کشید و عزلت پیشه کرد و ۳۰ سال بعد در سال ۱۶۸۱ در حالیکه هنوز از احترام خاص تمام مردم اسپانیا بر خوردار بود در مادرید در گذشت.

آثار کالدرون را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: نمایشنامه‌های مذهبی، آثار کمدی و نمایشنامه‌های جدی. ظاهراً مجموعه این آثار در زمان کالدرون در بر گیرنده صدها نمایشنامه بوده است، لیکن امروز از میان تمام آن بیش از ۷۳ نمایشنامه مذهبی و ۱۰۸ نمایشنامه غیر مذهبی (جدی و شاد) باقی نمانده است.

نمایشنامه‌های مذهبی کالدرون گرچه در زمان ما کمتر نشان داده می‌شوند لیکن در عهد نویسنده از آثار محبوب او بوده‌اند که در سراسر اسپانیا به هنگام جشن‌ها و اعیاد مذهبی در میادین، گذرگاهها و معابر عمومی باد کورهای چشمگیر و شکوهمند و تزئینات بسیار (که در این زمان یعنی اوج باروک توسط دکوراتورهای

ایتالیائی وارد تئاتر می‌شود) اجرا می‌شده‌اند. و اما کمدیهای کالدرون گرچه مقام و مرتبه آثار جدی و هم مذهبی او را ندارند لیکن از کمدیهای اصیل اسپانیائی به شمار می‌روند و قالبشان همان قالب کمدی «بالاپوش و خنجر» است. کمدی «بالاپوش و خنجر» رایج‌ترین سبک نمایش کمدی است که دیگر نویسندگان معروف تئاتر دوره طلایی اسپانیا از جمله لوپ دووگا هم آثارشاد خود را در قالب آن ریخته‌اند. عنوان این کمدی بیانگر این قاعده است که جوان اول نمایش همیشه با بالاپوش بر تن و خنجری بر

اجرای یکی از آثار کالدرون در آلمان.

اجرای یکی از آثار کالدرون در سوئیس.



بنابراین آئین مسیح است، همچنانکه قهرمانان او نیز همه در پی داشتن این خصال شرافت، نجابت، نام نیک، عدالت و وفای به عهد روانند.

نمایشنامه «زندگی یک رو یاست» اثری است افسانه‌ای با ابعاد عمیق فلسفی. حکایت شاهزاده‌ای است که به فرمان پدر در برجی محصور شده است چرا که پیشگویان خیر داده‌اند که او سلطانی ظالم و خونخوار خواهد شد. با این حال آزمایش نیکو است می‌توان به او داروئی خواب آور خوراند، به دربارش آورد و گذاشت زمانی کوتاه حکومت کند. اگر در راه صواب گام

کمر ظاهر می‌شده است. از ویژگیهای دیگر این کمدی‌ها مضامین آنها است که غالباً عاشقانه و قهرمانی است و از ادبیات ملی اسپانیا مایه می‌گیرد. معتبرترین اثر کالدرون در این زمینه کمدی «جن» (۱۶۲۹) است که به یمن ساختمان گیرا و محکمش و نیز موقعیتهای قوی کمیک غالباً در تئاترهای غرب بر صحنه می‌آید.

نمایشنامه‌های جدی کالدرون مهمترین دسته آثار او هستند. این آثار زمینه‌های مختلفی دارند. اسطوره‌ای، تاریخی، افسانه‌ای و هم وقایع روزمره. با وجود این تمام خصال نیک انسانی



اجرای یکی از آثار کالدرون در آلمان - ۱۹۵۳

نهاد سلطنت از آن اوست. اگر نظر پیشگویان
 صحت داشت به جای نخستین بازش خواهند
 گرداند. این آزمایش صورت می گیرد و نتیجه آن
 نخست موبد گفته پیشگویان است. شاهزاده در
 عالم رو یا نقش همان حاکم مستبد و سنگدلی را
 بازی می کند که پیش بینی شده بود. پس به
 زندانش بر می گردانند. با این حال آزمایش در
 نهایت مثبت است. رو پای شاهزاده به او و به
 هنگام بیداری این درس عبرت را می آموزد که
 پایه های حکومت خود را نه بر قساوت و ظلم که
 بر نیکی و عدالت بنا نهد و چنین می شود.

اما با همه لطفی که نمایشنامه افسانه ای
 «زندگی یک رویاست» دارد و با وجود تفاهم
 کامل این اثر با جهان بینی باروک که اصولاً
 زندگی را یک رویا می پندارد و نیز، با آنکه
 نمایشنامه شاهزاده پایدار (همیشه شاهزاده) با
 پرداختی تازه و به کارگردانی یرژی گروتفسکی
 کارگردان معاصر لهستانی در سالهای اخیر
 معروفیت جهانی پیدا کرده است لیکن بزرگترین
 نگین در حلقه انگشتر جواهر نشان آثار کالدرون
 نمایشنامه «قاضی سلامتا» است. این اثر که
 تاریخ دقیق نگارش آن در دست نیست - در

برخی از فرهنگهای تئاتر آن را در حدود سال ۱۶۴۳ ذکر می کنند- در اصل خلق خود کالدرون نیست بلکه اقتباسی است از نمایشنامه ای به همین نام اثر لوپ دووگا. البته این اقتباس تنها در تبعیت کالدرون از خط داستانی نمایشنامه لوپ دووگا معنی می شود و گرنه نه تنها تمام متن قاضی سالامئا چکیده قلم توانای کالدرون است بل او در شخصیتهای نمایش لوپ دووگا نیز دست به تغییراتی اساسی می زند که به سود نمایشنامه تمام می شود. درامهای مذهبی کالدرون از بهترین آثار وی محسوب می شود زیرا قدرت غزلسرائی او بر اثر خلوص نیتی که داشت تقویت شد.

درامهای غیر مذهبی کالدرون مدتی دراز بیش از درامهای لوپ دووگا دارای شهرت بین المللی بود زیرا وی از لحاظ شعر به پایه او می رسید و از نظر فکر بر او تفوق داشت و اگر چه آن سرزندگی و تنوع شگفت انگیز آثار لوپ دووگا را نداشت ولی نمایشنامه هایش حاکی از ذوق و مهارت او بود. تنها کسی می تواند آثار او را به خوبی درک کند که با زبان کاستیلی آشنائی داشته باشد ولی می بینیم دو شاعر انگلیسی نبوغ او را درک کردند و کوشیدند که آثار او را از لفافه زبان بیرون آرند:

«شلی» که درباره کالدرون با اشلیگل هم عقیده بود ترجمه آزادی از بعضی قسمتهای «جادوگر شگفت انگیز» انجام داد و ادوارد فیتز جرالدر در «شش درام اثر کالدرون» (۱۸۵۳) سعی کرد کاری را که شش سال بعد در کمال موفقیت درباره رباعیات خیام انجام داد در مورد کالدرون نیز انجام دهد ولی در این کار توفیق

نیافت.

جادوگر شگفت انگیز نوعی از افسانه «فاوست» است. در میان نمایشنامه هائی که توسط فیتز جرالدر ترجمه شده است «قاضی سالامئا» به سبب تفوق فنی آن بیشتر از همه مورد تحسین قرار گرفته است ولی «زندگی یک رویاست» مفهومی عمیق تری دارد. این نمایشنامه موضوعات قدیمی عشق و شرافت را به کنار می نهد و تقریباً مسئله ای شرقی را بر روی صحنه می آورد، بدین مضمون که حوادث و پیروزیهای زندگی تا چه اندازه پایدار و حقیقی هستند. آیا اینها توجهات ظاهری و قسمتی از حجابی هستند که حقیقت اساسی و دائمی را می پوشانند؟ محال است که اکنون بتوانیم خود را با قوه تخیل از زندان زمان و مکان نجات دهیم و دریابیم که درام در اسپانیا در قرن هفدهم چه اثر و محبوبیتی داشت.

در ایتالیا اینگونه درام تقریباً درام رومی را از روی صحنه بیرون کرد. در فرانسه زمینه ای برای آثار هاردی، کورنی، مولیر و عده ای دیگر فراهم ساخت و قالب تراژدیهای فرانسه را پیش از راسین ریخت و به اصول شرافت و فصاحت و بلاغت اهمیت بسیار بخشید. هنگامیکه تاثیر سروانتس و سایر داستان نویسان اسپانیائی را در آثار لوسا، دوفو، فیلدنیگ و اسمولت و از طریق آنها در کارهای دیکنز و ثکری می بینیم و هنگامیکه هنر دوره الیزابت را در انگلیس و حتی هنر فرانسه آن زمان را با معماری، مجسمه سازی و نقاشی اسپانیا در دوره عظمتش مقایسه می کنیم درمی یابیم که چرا اقوام اسپانیائی زبان دنیا و میراث و خون را مهمتر از همه چیز می دانند.